

به تو نیازم است پدر
 به آن شانه های مهربان تو نیازم است
 تا گزارم سرخودرا باز بر آن
 تا غم های بیکرانم را با تو قسمت کنم
 تا بتو بگویم چه تلخ است زندگی در غربت
 تا بتو بگویم چه تلخ است زندگی دور از میهن
 تا بتو بگویم چه تلخ است این زندگی من
 جام چشمانم همه لیریز اشک است پدر
 کجاست دستان پر مهر تو تا در آغوشم کشند
 تا به من درس مقاومت بدهد، تا گوید:

**(برو قوی شو اگر راحت جان طلبی
 که در نظام طبیعت ضعیف پا مال است)**

آه پدر تو رفتی، تا نبینی دگر
 که این دلایان خون
 باز بخون هم میهن تو رنگین ساخته اند
 جامه پشمینه سبز و سیاه را
 پدر تو رفتی و ندیدی که این تشنه گان خون
 بر تن طفلکان می بندند بسته های باروت را
 بر تن فریب خورده گان وادی اشک و خون
 بر تن آنانی که چشم و دماغی شان راهم بسته اند با زهر
 گویند شان پاد زهر شما همه اینست
 آه، چه یاوه، یاوه، یاوه
 آه چه دروغ سرایانند آخر
 زندگی آری جنگست، جنگ با ابلیس سبز و سیا
 زندگی آری جنگست، جنگ با دیو پشمینه سرا و پا
 زندگی را نباید چنین ارزان فروخت
 تا یکی چشم بدهان ابلسیان دوخت
 تورفتی پدر تا نبینی دگر بخاک و خون غلطیدن طفلکان را
 این نو باوه گان را، این در بدران فقر و افلاس را
 آه پدر در فراز شهرها و قریه جات ما
 باز جغد شومی پرواز دارد
 باز همچو آن اژدهای سرخ، یک اژدهای سیا آواز دارد
 زندگی باز همه و همه دردمنده است
 باز زیر سایه شوم داراکولاها
 زندگی در میهن ما چه سرد شده است
 پدر پدر پدر - - -
 باز میهننت تاراج ابلسیان است
 باز این وادی غم داغان است
 پدر میخوام فریاد شوم
 میخوام سرودی بر ضد بیداد شوم
 میخوام با فریاد بگویم که:-

*** در کف مردانگی شمشیر می باید گرفت
 حق خود را از دهان شیر می باید گرفت
 تا که استبداد سر در پای آزادی نهاد،
 دست خود بر قبضه شمشیر می باید گرفت**

میخوام ملتم شعله شود،

و این ببر کاغذی را خاکستر بسازد

آخر :- **بهر مثنی سیر تا کی یک جهانی گرسنه**

انتقام گرسنه از سیر می باید گرفت

آری، انتقام گرسنه از سیر می باید گرفت

سوما کاویانی

*شعر از شاعر آزاده فرخی